

Subject :

Year :

Month :

Date :

کتاب مورد نیاز ریاضی اول

- ۱ نخود افرو
- ۲ جمع الحواصم
- ۳ الارضاف
- ۴ او فم المائ
- ۵ فوائد حسیه
- ۶ حالت الصل (شرح استوفی) فهم مطالب و از یاد گرفتن وقت (دقت اقرا)
- ۷ حالت عبد الحید ابن عقیل رصعی / رخصه احوال
- ۸ رصعی / رخصه احوال
- ۹ رصعی / رخصه احوال
- ۱۰ فهم مطالب (تتمل فرایون)
- ۱۱ فهم مطالب و از یاد گرفتن وقت (دقت اقرا)
- ۱۲ هد از خواب
- ۱۳ رخصه جدی احوال - از روی آن
- ۱۴ دقت افرو در صورت و مطالب
- ۱۵ آتای با حراص کلی علم کو (استغای مجرب)

کار * ۲

الفحو و الفات *

المدارس النوریة یا نوره ضنی

- ۱۳ کاری که نوشتن پیش و طالب و از برای میرزا فهم مطالب قبل ر کلاس
- ۱۴ تحقیق حقایق مختلف بر رصع به کس ر صوعی و رخصه احوالی
- ۱۵ بودار مطالب قبل ر طالب و از برای موضوع مورد کس
- بعد از تمام ساعات
- ۱ مطالعه و تفکر در رصع این مسائل
- ۲ متن اصولی ترکیب شود + ارجاع ضمایر به مراجع + ترجمه لغات
- ۳ تفکر در مطالب اصولی و رصعی در فهم آنرا
- ۴ مستفصل کردن ابرازات و اشتکالات
- ۱۶ مراحل پیش و طالب و اصولی
- ۱۷ عدامل ۳۵ حکیم

اعلام علی روح: رحمت بعد از معرفت رحمت نیست. آیه ۱۱ بقره

نست استدرج

واجب النصب ← اداة مختصه بفعل + متقل عنه العامل + متقل (عداوند محبت می (۱۰۰))

استغراق حسیا وان
«بغير عنده»

واجب الرفع ۱ اداة مختصه باسم + متقل عنه العامل + متقل

۲ متقل عنه العامل + صدارت طلب + متقل

اداة شرط
اداة استفهام
ما ی نافع

۱ متقل عنه العامل + متقل (فعل طلب)

دعا نفی امر

۲ اداة عالی فعل + متقل عنه العامل + متقل

جزء استغراق (خاصه بنیاد فاعل ظرف بابتد) حبت ما، لا، ان ی نافع

۳ فعل متصرف + مجهول + عاطف + متقل عنه العامل + متقل

تادی ← مبداء + خبر (فعل متصرف) + عاطف + متقل عنه العامل + متقل

رجا رفع ← غیر حاد رفوع (الأولیه عدم التقدير)

اعلام متقل عن العامل

واجب الرفع ۱ متقل عنه العامل + اسم فعل
۲ متقل عنه العامل + امر (فعل طلب) به معنای عام

رجا رفع ۱ فون استفهام + فاعل (غیر ظرف) + متقل عنه العامل + متقل
۲ فعل متصرف + مجهول + عاطف + فاعل + متقل عنه العامل + متقل
۳ فعل جامد + مجهول + عاطف + متقل عنه العامل + متقل

«وان الام مع التقین»

«بِسْمِ تَعَالَى أَنْتَهُ»

- ۱. توارید عاملان بر مفعول واحد را بیصغ
- ۲. حداقل ۲ عامل باشند.
- ۳. قبل از استعمال مراد است (زایع استعمال)
- ۴. قرینه بر تعیین مراد متکلم نداشته باشیم.

کسر
فل
راع
رباب
مذراع

۵. مفعول بدون عامل را بیصغ
۶. قابلیت عمل نداشته باشند

- ۱. مفعول که بعد از عامل واقع شوند! بنابند!
- ۲. عامل دوم سوگند نامک اول بنا بر مفعول
- ۳. اگر مفعول طلب هستند بنی لازم و علی بنابند!

یعنی با الشارح عمل را

به دومی بیصغ

به اولی بیصغ = واجب است در دومی صغیر را بیصغ
 و فروعی = ضعیفی و ضعیف الزام
 غیر فروعی = ضعیب و ضعیف زید

اولی ظاهر فروع است! واجب است!
 اولی ضعیف بیصغ
 «یکسان و یکسان بنابر»

اولی طلب غیر فروع است!
 غیر فروعی، فصلا است
 حذف واجب است
 «ضعیف و ضعیف زید»

غیر فروع، فضلیت!*

تاریخ
 اگر قرینه بر حذف باشد = حذف ضعیف است!
 اگر قرینه بر حذف نباشد = به صورت اسم ظاهر آید!

این فاعل
 ضعیف است آوردن!
 به جای ضمیر اسم ظاهر آوردن!

کوفتین
 ضعیف است آوردن!
 حذف ضمیر رأس!

نظر بعضی
 در م. اول = تقدیم ضمیر نیز جائز است!

در م. دوم و حالت بسی = افهام واضح واجب است!
 مصنف: «صوب افهام و تراشیدن متنازع منه»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

صَوْنِ جَمْعِ بَيْنِ عَوْضِ رَدِّ مَوْضِعِ مَصْبُوحٍ نَسْبًا بَدَلًا ✓

وَجَوَابُ حَذْفِ عَامِلٍ مُتَّفَعٍ عَنِ الْعَامِلِ (مُحْوَر) دَلِيلٌ - صَوْنِ جَمْعِ بَيْنِ مَفْسِرٍ وَمَفْسُورٍ صَبِيحًا لِمَنْ بَدَلًا

جَوَازُ حَذْفِ عَامِلٍ مُتَّفَعٍ عَنِ الْعَامِلِ

دَر مَعْنَى وَلَدًا

اسْتِطْرَاطُ أَحَادٍ فَحَقٌّ دَر مَعْنَى كَافِرٍ أَيْ (مُحْوَر)

دَر مَفْسِرٍ وَمَفْسُورٍ عَدَمُ اسْتِطْرَاطِ أَحَادٍ (لِذَلِكَ طَلَبُ رَدِّ مَعْنَى) مَاذَا اسْتَبَدَّ؟ كِتَابًا أَعْرَبَ

مَقَامُ حَذْفِ مَفْسُرٍ قَبْلَ مُتَّفَعٍ عَنِ الْعَامِلِ بَعْدَ مُتَّفَعٍ عَنِ الْعَامِلِ

صَدْرَاتِ طَلَبِ

- اداة كسرة
- اداة استنزام
- عوض وخصض
- حروف ناسخه
- لام ابتدائية
- ما نافية ولا نافية
- كسرة خبرية
- موصول
- اداة استثناء

- ۱ اوجوب نصب
- ۲ اوجوب رفع
- ۳ تخيار نصب
- ۴ تخيار رفع
- ۵ تادی

- ۱ اختیاری الرفع وضا بطله
- ۲ اختیاری النصب و مواضعه
- ۳ استواء الرفع و النصب
- ۴ وجوب النصب و مواضعه

- ۱ اوجوب نصب
- ۲ اوجوب رفع
- ۳ رجحان نصب
- ۴ تادی
- ۵ رجحان رفع

اصطلاحی است

«ابن حاجب»

«ابن مالک و بیغ براء»

مبتدا و خبر + نواسخ

بسم تعالی سلام

فاعل
نائب فاعل

مرفوعات

مقدمه (= تقدی فعل / ربّی مفاعیل / شاعر عاملاً)

(مستقل عن العامل)

منصوبات

مجزوات

مصدر + فعل + ضمیر
لازم
مقدّمی

الکثری بحلته

ایک صبر + فعل + ضمیر

اسم مفعول ناقص
فعل لازم

اسم مفعول تام
فعل مقدّمی

علامت فعل مقدّمی

علامت فعل لازم

افعالی که دلالت بر طبیعت می کنند.

افعالی که دلالت بر تمیزی یا کثرت می کنند
افعالی که دلالت بر معنای غیر دائمی و عرضی می کنند
افعالی که دلالت بر معنای مطّوعه می کنند.

معنا

وزن

رباعی
افعلل و ملحقان آن و افعلل (اکوهد)

رباعی مزید (احرنجم)
افعلنل و ملحقان آن (افعلنل)

ثلاثی مزید
ثلاثی ذ
افعلنل
افعلنل

ن فعل لازم

* واو مقدّمی

① حرف جر؛ عیب حتی انت قائم **

② حرف نایب افعال؛ ذهب زید

③ تضعیف علین الفعل (باب تعقل)؛ وحده

سبب و فراء؛ نصب

خسیر بوی؛ جر

پس
اعراض
مجلسا

قبل ان
قبل ان

شای
قیاسی

بجای جر در مفعول

منصوب کردن مفعول

منصوب بتعريف خافض

**

حذف حرف جر

یا یا المعین
یا یا المعین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صَوْنٌ (جمع بين) عوضاً عن المخصوص مع فتح كسر بالاً

و صواب حذف عامل
مستقل عنه العامل
(مصدر) دليل
صَوْنٌ (جمع بين) مفسر ومفسر صبيح كسر بالاً

جواز حذف عامل
مستقل عنه العامل

در معنی ولعظ

استراط اتحاد

قط در معنی کافرانست (مصدر)

در مفسر و مفسر
عدم استراط اتحاد (نه لفظی و نه معنوی)؛ ماذا استرابط؟ کتاباً اقرءن

قبل مستقل عنه العامل

مکان حذف مفسر

بعد مستقل عنه العامل

صدقات طاب

اداة كسر

اداة استنزام

عرض و تحضض

حروف نانی

لام ابتدائی

ما نافی و لا نافی

کم خبری

موصول

اداة استثناء

۱ اوجوب نصب
۲ اوجوب رفع
۳ مختار نصب
۴ مختار رفع
۵ تادی

۱ الاختیار الرفع و ضابطه
۲ اختیار النصب و مواضعه
۳ استواء الرفع و النصب
۴ وجوب النصب و مواضعه

۱ اوجوب نصب
۲ اوجوب رفع
۳ اوجوب ان نصب
۴ اوجوب اوی
۵ اوجوب ان رفع

«اصلاً لیه»

«ابن حاجب»

«ابن مالک و یغیرا»

تعارُفياً ووجوباً
انواع و اقسام
مطلق

م. مطلق + وصف ؛ رجباً (رجوعاً) العترة
(موصوف)
م. مطلق + م. م. اليه ؛ كبرت لبيد ذي رجب
(مضاف)
م. مطلق + م. م. اليه ؛ رجباً (رجوعاً) الله
(م. م. اليه)
رجباً (رجوعاً) صحفياً اليه

تأكيداً
توعياً
معددي

تأسيلاً اصل
(مقدم)
الترديد؛ اصل - مصدر / فرغ / فعل / وصف
بعضاً بصيرتاً؛ مصدر - فعل - وصف
(اصل) (اصل) (فرغ)
آخر؛ اصل - مصدر / فعل
كوفوناً؛ فعل - مصدر
(اصل) (فرغ)

إحاطة م. مطلق
مصدر
فعل
وصف
"اصطلاحاً"

انما بيان م. مطلق قاعدة كلي؛ هو انكته باخرته دلالت لبر م. مطلق بالاد

- ١ اكل + مصدر (م. م. اليه) جدد كل الجدد
- ٢ بعض + مصدر (م. م. اليه) ضربه بعض
- ٣ ادق با مصدر فعل / فرغ الجدل
- ٤ وصف + مصدر (م. م. اليه) ربت اذ
- ٥ اسمي كنه نوع خاصي از مصدر دلالت است
- ٦ اسمي كنه تعداد مصدر دلالت كنه فابلدهم
- ٧ آلت ايجاد مصدر ضربه سولاً
- ٨ ضمير راجع به مصدر لا اعذب احد
- ٩ اسم اشاره ضمير ذك الفخر
- ١٠ اسم مصدر انقل غدا بدل اعط
- ١١ اسم عين والله انبيكم من الارض
- ١٢ مصدر فعل دبر تبلى الله تبلياً

ذکر مصادر

تسند و جمع م. مطلق

حذف عامل م. مطلق

تعریف: چیزی که در خاطر آن فعل مذکور انجام می‌شود.

مصدر ماضی =

مصدر

مصدر ماضی
مصدر مضارع

مصدر
مصدر

انواع مصدر

مصدر ماضی
 مصدر مضارع
 مصدر ماضی
 مصدر مضارع

در مصدر (علم وجود) → مجرور است و به وسیله یابی از حرف تعلیل
 (لام افعلی) → نصب

مصدر مجرد ال و اضافی
 جزئی → و صواباً نصب

مصدر مع ال .
 کثیراً → باللام جار
 قللاً → منصرف

مصدر
 تاوی جود نصب

ترتیب معانی

۱ مفعولی که در اصل
مبتدا و خبر نبوده
« أعطی و کسی »

فاعل در معنی + مفعول در معنی
مبتدا مبتدا

احکام ترتیب معانی

وجوب رعایت اصل

۱ حود و صلاحیت فاعل در معنی براد استند استباه
رخ خواهد داد لذا مفعول اول، فاعل در معنی نهایی است.

أعطیت زللاً عمراً

۲ مفعول دوم ضمیر قید است طبقاً رعایت اصل لازم
گردد! ما أعطیت زللاً إلا درهماً

۳ مفعول دوم اسم ظاهر و مفعول اول ضمیر متصل مانع
طبقاً رعایت اصل لازم خواهد بود!
أعطیت درهماً

وجوب رعایت خلاف اصل

۱ مفعول اول ضمیر مانع است اما أعطیت الدرهم
الازراراً

۲ مفعول اول اسم ظاهر و مفعول دوم ضمیر متصل مانع
الدرهم أعطیت زللاً

۳ مفعول اول دارای ضمیر مانع است که به مفعول
دوم بر می گردد (در صورت رعایت اصل در معنی
مما قر لفظه و برتبه لا سود!)

« أسكن الدرهم الزراراً » - عبور شدیم فلاف
(بسم الله الرحمن الرحيم)

تَوْبَتِ زَمَانًا يَأْتِيهَا مَدِينَتَانِ مَعْنَا فِي مَارِدٍ سَابِعًا وَصَطْرًا

بِخَلْفِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ مَبْرُورِي بِخَلْفِ دَخَلَتْ الدَّارَ بِخَلْفِ مَذْرُوعَةً
زَاكِرٌ ضَرْبٌ زَنْدٌ عَمْرٌ لَوْجًا
مَعْدَرٌ لَمْ يَسِرَّ؟ فَرَحًا

(انترایش معلوم نیست)

(ابتداء و انترایش مشخص است)

جَوَابٌ يَكُونُ
مَثَلُ جَوَابٍ مَا شَدَّ جَابِ وَ نَاصِبٍ
مَعَادِيرِ

ظرف

حامل

انواع نفعول فيه

زمان

مکان و مبهم

اسم ظرف

غیر متعلق

مصدر

نیابت از ظرف

اسم معانی که از خود اصلی فعل ساخته می شود مثل قرص

مبتدا
خبر
فاعل
مفعول به
مضاف الیه
مذکور

متعلق در این قسم دین می شود

ظرف و قسط و عوض
استبظرف و عند و لدری (فقط با این مجوز
مکان و قلیل است.
تقدیر دارد / زمان و کثیر است.

تقدیر ندارد - ذکاة البیت ذکاة آه (قلیل)

اسم عین - در ظرف زمان مثل لا اکلین [مدن غیبیه]
حسبیرة بن قیس

شروط نصب
 ۱. اسمی که بعد از واو به معنای مثبت باشد و ما قبلش ر فعل یا شبه فعل باشد
 ۲. مع

۱. فعل یا شبه فعل (ابن مالک)
 ۲. واو (جوابی)
 ۳. فعل مخدوف بعد از واو قبل اسم (لا بدت وها. حست) حاج
 ۴. و...

انقسام اسم بعد از واو
 ۱. رتفاع؛ هم عطف و هم م. مع جائز است در اولی عطف
 ضعیف بنا شد
 ۲. رتکالیس؛ هم عطف و هم م. مع جائز است در اولی عطف
 ضعیف بنا شد
 ۳. و جواب نصب؛
 *** الف) بنا بر مفعول معین (عطف غلط است)
 ب) بنا بر م. به بر عامل مخدوف (عطف و م. مع غلط است)
 ۴. و جواب رافع؛ (قسم اضطرره توسط است)
 "نصب بنا بر م. مع ممکن نیست"

مبتدا و خبر و اسم
 ۱. اصل در واو عاطفه بودن است و هل را اصل اولی است!
 ۲. عطف بر ضمیر متصل در فروعی بدون فاصل قبیح است.
 ۳. عطف بر ضمیر متصل معجزه کی بدون اعاده یا فاصل قبیح است - شرح کافی

برای تاکید و زاید است؛ ما بعد الاكثر يا عطف بيان و بلك
عطف ناقص

در کلام مغرغ؛ یکی از مستثنی‌ها به درخواست عادل و مابقی مذکور
ما قام الا زيدا الا خالدا الا اكبرا

همه‌ی مستثنی‌ها مستثنی‌هاستیم بر مستثنی‌هاستیم که در آنند؛
و صوباً نصب همه به قام الا زيدا الا اكبرا الاكبر
القدم

همه مستثنی‌ها مستثنی‌هاستیم از مستثنی‌هاستیم که در آنند؛
یکی مضاف بر مضافات استثناء و مابقی منصوب
ما قام القدم الا زيدا الا اكبرا الا خالدا
ما قام القدم الا زيدا الا اكبرا

برای تاکید
نیازند

در کلام تام

مستثنی
اعراب به
الاكثر
الاصحاح

اما مستثنی‌هاستیم و لغوی خود مستثنی‌هاستیم؛ مانند مستثنی‌هاستیم اول معانی شوند
الاكثر مستثنی‌هاستیم اول خارج از حکم مابقی فابقی هم خارج شوند (در کلام صوباً)
الاكثر مستثنی‌هاستیم اول داخل در حکم مابقی فابقی هم داخل شوند (در کلام غیر صوباً)

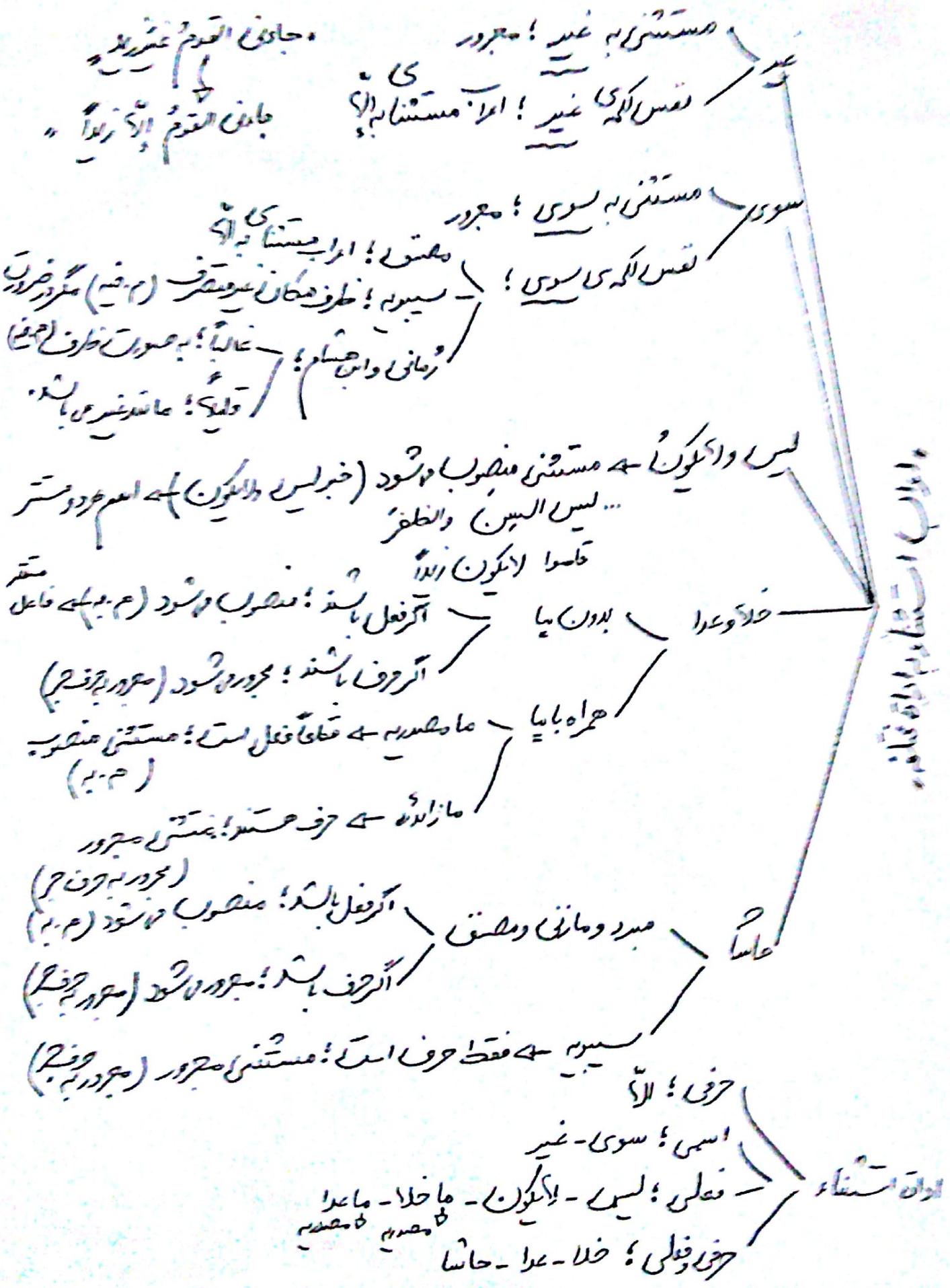
اما مستثنی‌هاستیم و لغوی خود مستثنی‌هاستیم؛

«له عندي أربعون الا عشرين الا عشرة الا خمسة الا اثنين»
الف) هجده تا قبل از عدد استثناء هر شود!

ب) استثناءها فرد (عشرون و غیره) با هم جمع می‌شوند و از عدد اصلی (اربعون)
کمتر می‌شوند + استثناءها زوج (عشرة و اثنين) با هم جمع می‌شوند و اضافه
به عدد حاصله (فخمسة عشر) می‌شود. (سبعة وعشرون)

معنای
مستثنی
الاكثر

انواع استثناء در افعال



توین حال؛ وصفی (اسم عامل مستق) فضله (نه منذله و منسوب) منسوب و
 بعضی لغت خبر
 بعضیها
 مبین هیت صاحب الس
 مخرج بعضیها و لغت منسوب
 مخرج خبر

طایفه لغت خبری
 و منوعی

۱- توین فوق در (درت برجل را کب چه لغت) هم صادق است!
 یاخ؛ را کب استعمال شده برای تحضیر رطل و بیان هیت هم به صورت
 ضمنی در کند در حالی که بیان هیت خبره معنای موضوع علم حال است.
 ۲- حال آن چیزی که منسوب باشد، است در حالی که ما حال را در خوانیم تا منسوب
 را نپسندیم و نفهمیم؛ شرافت منسوبان به شرافت حال که شرافت
 یاخ؛ معرفت حال متوقف بر معرفت نسب است ولی
 معرفت نسب را از کلام عرب و استعمال آن در فهمیم!

۱- حال مستقل؛ وصف غیر ثابت / کثیر الاستعمال
 ۲- حال لازم؛ وصف ثابت / جید / قلیل الاستعمال
 ۳- قیاس؛ برای تاکید عاملش ۲ عاملش دلالت بر
 حدوث و تجدید کند
 ۴- ساین؛ قائماً بالسط

۱- حال مستق
 ۲- حال جامد
 ۳- مؤول به مستق - کثیر الاستعمال
 ۴- غیر مؤول به مستق - قلیل الاستعمال

«مؤول به مستق»
 ۱- دلالت بر تعیین قیت کند؛ بعه مداً بکذا - مستقراً
 ۲- دلالت بر مفاعله کند؛ بعه لداً بکذا - مقبوضاً
 ۳- دلالت بر ترتیب کند؛ کتر زید ادا - سجعاً
 ۴- دلالت بر ترتیب کند؛ تعلم الحساب یا یا یا یا - مرتباً

حالت
 استکلا
 توین
 یاخها

اقسام
 حال
 ۱- مؤول به مستق
 مؤول باشد
 عدد باشد
 دلالت بر تفضیل کند
 نوعی و قسمی از ذوالحال باشد
 نوع و ترتیب ذوالحال باشد
 اصل باشد ذوالحال فرع آن باشد

۱- مضاف؛ شرط حال نکره بودن است.
 ۲- لویس و بقره؛ شرط حال مکرر بودن است.
 ۳- کوفیون؛ متضمن معنای شرط است؛ نکره بودن در آن شرط است.
 متضمن معنای شرط است؛ نکره بودن در آن شرط است.

حال نکره

۳

۴- علی المنبر المشرق؛ تأویل به نکره برداشته شود؛ اجْتَعِدْ وَحَدِّثْ (مُتَقَرِّبًا)

حال معرفه

۱- لیبویم؛ سیاهی است مطلقاً؛ زید طالع یقیناً
 ۲- صبر؛ قیاس است از مصدر نوعی از فعلش با؛ حَبَّتْ رَضًا
 ۳- ملبت؛ برش "قیاسی است در این موارد"

مصدر نکره

تتبعی نکره

قیاس؛
 ۱- بعد از اما (رطبه) بیاید؛ اَمَّا عَلِيٌّ فَعَالِمٌ
 ۲- بعد از خبری که مستجاب آن است؛ زید زهر سیر
 ۳- بعد از خبری که مصلی به آن نماند است؛ اِنَّ الرَّجُلَ عِيًّا

۱- حال + ذوالحال (نکره)؛ صَوْحًا طَلُّ
 ۲- ذوالحال (نکره) موصوف + صفت؛ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِنَا مُصَدِّقٌ
 ۳- ذوالحال (نکره) مضاف + مضاف الیه؛ اَرْبَعَةٌ اِيَّامٍ سَوَاءٌ لِّلرَّسَالِيْنِ
 ۴- نکره + ذوالحال؛ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَوْمٍ اِلَّا وَلِا كِتَابٍ مَّعْلُومٍ
 ۵- نکره + ذوالحال؛ لَّا يَنْبَغُ اَمْرٌ عَلٰى اَمْرٍ مُّسْتَسْرِعًا
 ۶- استفهام + ذوالحال؛ هَلْ تُمْ عَسْرٌ بَاقِيًا

ذوالحال نکره غالبی است با این مجوزات

تعریف
 اشکال و تعریف
 اقسام و پنجگانه حال
 احکام
 ی. نما کلی بحث حال